

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به این تنبیه آخر یا چهاردهم کتاب مرحوم نائینی بود، این تنبیه راجع به این بود که در باب استصحاب لازم نیست که شک به معنای تساوی طرفین باشد، مراد از شک در این جا عدم حجت است یعنی اگر حجتی قائم نشد مثلا اگر در احکام باشد روایتی، دلیل شرعی و در موضوعات باشد اماره و بینه است. اگر قائم نشد انسان به حالت سابقه عمل می کند پس مراد از شک یک اصطلاحی است که اخیرا، مراد از اخیرا از قرن های چهارم پنجم در دنیای اسلام به معنای تساوی طرفین آمد این مراد نیست. مراد این است که اگر انسان علم پیدا کرد، بعد حجتی به خلاف نیامد با همان علم خودش ادامه بدهد، آن علم را توسعه بدهد در حالاتی که هنوز علم به خلاف پیدا نکرده. توضیحی را اجمالا عرض کردیم که خوب بود این مطلب را با آن مطلب اولی که در تنبیهاست اوائل گذاشت که مراد از قطع هم اعم از یقین و مودای اماره و مودای حجت، مراد این باید باشد، لا تنقض الیقین بالشک و صحبت هایش دیروز گذشت. دیروز عرض کردیم که این یک بحثی برای خودش است که در باب استصحاب مراد این است که اگر حجتی قائم شد حالا آقایان از یقین تعبیر به حجت ذاتی می کنند که ما قبول نداشتیم. به اصطلاح خودشان حجت ذاتی یا حجت جعلی یا حجت تعبیدی مثل مثلا خبر واحد.

این اثر را ما بار می کنیم تا جایی که حجت به خلاف بیاید. اگر حجت به خلاف نیامد آن اثر بار نمی شود. این را اصطلاحا گفتیم استصحاب می گویند. عرض شد که این مطلبی که آقایان گفتند اجمالا درست است، یک مقدار توضیح می خواهد که ان شا الله روشن می شود. اولاً آن روایت مسعده را ما ذکر کردیم چون در این بحث مرحوم آقای نائینی و آقای خوئی و حتی این طور که آقایان حاشیه ندارند نیاورند. عرض کردیم آن روایت مسعده را آقایان در مباحث استصحاب هم آوردند، در اصالة البرائة هم روایت مسعده را آوردند و مفصلا بحث کردند. اجمالا چون دیروز خواندیم و صحبتش را کردیم تماش بکنیم. مباحث راجع به سند روایت و

.....

شخص مسعده و راه اطلاع ما بر احوال ایشان یک راه خاص خودش را دارد، بحث خاص خودش را دارد و اشکالاتی هست مخصوصا یک راوی واحد هارون ابن مسلم از چهار تا مسعده نقل می کند و بعضی هایش را مرحوم نجاشی توثیق کرده است، این مسعده ابن صدقة که در این جاست توثیق نشده، نه نجاشی توثیق کرده و نه شیخ طوسی. حالا راه هایی رفته که وارد آن بحث نمی شویم چون کلا ما را خارج می کند. با قطع نظر از آن مباحثی که مربوط به آن هست. آن چه که در این حدیث هست در اولش هست کل شیء لک حلال حتی تعرف أنه حرامٌ بعینه. بعدش هم آن آخرش دارد بعد هم سه تا مثال که امام دارد و ذلک مثل الثوب یکون علیک قد اشتریته و لعله سرقة، امام سه تا مثال هم می زند برای اصالة الحل.

بعدا در ذیل می فرماید:

وَالْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومَ بِهِ الْبَيِّنَةُ.

این هم در آخر است یعنی یا علم به خلاف بیاید یا بینه. بینه اصطلاحاً چیزی که روشن بکند یا خود مطلب برایتان روشن بشود، خودتان مطلب را ببینید یا چیزی بیاید که آن را برایتان روشن بکند. بینه یعنی ما یُبَيِّنُ الشَّيْءَ، که ما اصطلاحاً به آن حجت، اماره، دلیل، برهان می گوئیم. اصطلاحات مختلفی دارد.

این روایت را اصحاب ما به طور طبیعی در بحث اصالة الحل آوردند. من سابقاً عرض کردم و چند بار عرض کردم که تا آن جایی که من دیدم در این کتبی که چاپ شده حالا بعضی آقایان ممکن است در درسشان گفته باشند، این فرق و این تعبیر نیامده است لذا به قول معروف پیشنهاد است، در حد یک پیشنهاد است. ما معتقدیم اگر بین اصالة الحل و قاعده حل فرق بگذاریم خیلی خوب است. قاعده حل را به این معنا بگیریم که هر شیئی فی نفسه و بعنوانه اصلاً حلال است. شارع آن را حلال فرموده، این قاعده حل است مثلاً سیگار کشیدن خودش حلال است، واقعا حلال است نه به عنوان مجهول بلکه به عنوان حکم خود سیگار، سیگار به عنوان سیگار کشیدن حلال است. این را قاعده حل می گویند یعنی یک قاعده ای از مجموعه روایات استفاده کردیم که هر چیزی که خداوند خلق کرده این را خدا حلال قرار داده است نه این که ظاهر باشد. واقعا این حلال است. در مقابل او اصالة الحل است. مفاد اصالة الحل این

.....

است که اگر ما ندانیم در صورت جهل شارع گفته حلال است. آن واقعی است و این ظاهری است. این دو تا با همدیگر خیلی فرق می کند. به ذهن این بنده صاحب تقصیر رسیده است که اگر این فرق را بگذاریم خیلی خوب است. البته عرض کردیم در حد پیشنهاد است چون در این کتبی که تا حالا از اعلام و غیر اعلام چاپ شده، خودم از لسان مشایخ نشنیدم، این به ذهن خود ما آمده که بگوییم اصالة الحل یعنی ظاهرا حلال است، قاعده حل واقعا حلال است. این دو تا را این جوری فرق بگذاریم. طبعا آثارش هم واضح است مثلا اگر ما در شبهات حکمیه قاعده حل را جاری بدانیم دیگر اصالة الحل احتیاج نداریم لکن کرارا عرض کردم در اصطلاح فقها استعمال کلمه اصل به جای قاعده و قاعده به جای اصل زیاد است مثلا در همین مسئله در کلمات قدما اصالة الحظر أو الاباحة، حظر یعنی منع. آن اصل در آن جا مراد قاعده است با این که آن اصطلاح اصل را بکار بردند اما مرادشان قاعده است. الان هم که گاهی اصالة الحل می گویند این مرادشان قاعده باشد و باز گاهی کلمه قاعده حل را بکار می برند مخصوصا قاعده طهارت، خیلی متعارف است، قاعده طهارت اصل است، قاعده نیست. ما چنین اصلی نداریم که هر چیزی که خلق شد ولو ظاهر بعضی عبارات هست اما اساس ندارد، هر چیزی که خلق شد من حین خلقتش طاهر است، ذاتا طاهر است، خداوند آن را طاهر قرار داده است. بله ما اصالة الطهارة داریم، اگر در طهارت چیزی شک کردیم در مقام جهل حکم ظاهری می کنیم به این که طاهر است. پس ما یک قاعده حل داریم و یک اصالة الحل. یک قاعده طهارت داریم و یک اصالة الطهارة اما قاعده حل را خیلی از فقها قائلند و بعید هم نیست از مجموعه آیات و روایات در بیاید. اصالة الحل هم یک عده ای از همین روایات است مثلا روایت مسعدة ابن صدقه که الان می خوانیم.

راجع به طهارت هم ما فقط اصالة الطهارة داریم، قاعده طهارت نداریم. چیزی به نام قاعده طهارت به این معنا که حکم واقعی طهارت باشد پس ما یک اصالة الحل داریم یک قاعده حل داریم و عرض کردیم فرق بین این که بفهمیم این جا حکم واقعی است یا ظاهری است به خود لسان دلیل می شود فهمید. اگر در لسان غایت علم به خلاف بود این ظاهری می شود، اگر غایت امر واقعی بود می شود واقعی. مثلا اگر فرمود هر چیزی را که خدا قرار داده حلال است مگر شارع نصی بر تحریمش بیاید، مگر شارع تصریح بکند

یا شارع جعل حرمت برایش بکند. خب این امر واقعی است پس هر چیزی حلال است یعنی حلال است واقعا اما در این جا کل شیء
لک حلال حتی تعرف، تا حتی تعرف آمد ظاهری می شود. معیارش روشن شد.

پرسش: مبهم ۹:۵۰

آیت الله مددی: نه، اصلا احتمال دارد که ما گفتیم حدیث کل شیء مطلق هم ناظر به همان باشد. هر چیزی مطلق است، مطلق را هم می
توانید انجام بدهید، سیگار می توانید بکشید.

پرسش: نه واقعا

آیت الله مددی: چرا، چون دارد حتی یرد فیه نهی

پرسش: نهی شده به ما نرسیده

آیت الله مددی: باشد لازم نیست

پرسش: پس دیگر حکم واقعی نیست.

پرسش: آقای خوئی می فرمایند یرد فیه نهی، یعنی نهی به ما برسد علم می شود اما خب خلاف ظاهر است. ایشان می گوید چون

حتی یرد فیه نهی دارد یعنی نهی به شما برسد همان که شما به ذهنتان آمد لذا ما در حدیث اطلاق توضیح دادیم که آیا مفاد حدیث

این است که هر چیزی مطلق است تا شارع نهی بکند؟ یا هر چیزی مطلق است تا نهی به شما برسد؟

پرسش: شارع نهی بکند به درد ما نمی خورد چون شاید در طول تاریخ نهی به ما نرسیده

آیت الله مددی: اشکال ندارد، به هر حال آن یرد یعنی مهم این نیست، مهم این نکته است که به ما رسید بحث دیگری است رسیدن.

اصولا معیار در این است و لذا این مطلق حکم واقعی باشد.

پرسش: ما هیچ وقت نمی توانیم اجرا بکنیم

آیت الله مددی: چرا؟

پرسش: چون یرد را نداریم

آیت الله مددی: چون نهی الان چون یا کتاب است یا سنت، مثل ابن حزم این طور است، ابن حزم می گوید اگر در کتاب نبود و در روایت صحیح نبود واقعا حلال است. ایشان این طور حکم می کند: کتاب و روایت صحیح.

حالا عرض کردم یک بحثی بود وقتی شیعه قائل به اصالة البرائة شد به این معنایی که اهل سنت گفتند اخباری ها اشکال کردند که این روی مبنای اهل سنت درست است، روی مبنای ما که خیلی از احکام پیش بقیه الله است نمی توانیم این را بگوییم، این اشکالی بود که از قرن دهم بلکه یازدهم اخباری ها به بحث اصالة البرائة وارد کردند لذا عرض کردیم مرحوم وحید بهبهانی که بعد از اخباری ها در قرن دوازدهم آمد مرحوم وحید بهبهانی گفت ما اصالة البرائة را حکم ظاهری می گیریم، می گوییم ظاهرا حکم نیست، ظاهرا تحریم نیست، نمی گوییم واقعا حلال است، عوض کردیم، لغت بحث را عوض کردیم، می گوییم ظاهرا حرام نیست، ظاهرا واجب نیست. این برای این که اشکال اخباری ها را با تصورات شیعه. لذا از زمان مرحوم وحید این اصالة البرائة به معنای نفی حکم ظاهرا شد و لذا هم اصلا ما خیلی راحت عرض کردیم ادله ای را که برای اصالة البرائة ذکر می کنند باید این نکته توش در بیاید: نفی حکم ظاهرا. اگر کل شیء مطلق به معنای این باشد که هر چیزی دست انسان در آن باز است تا شارع تحریم نکند. این تا شارع تحریم نکند می شود حکم واقعی پس این به درد اصالة البرائة نمی خورد. آقای خوئی می آیند به حدیث اطلاق برای اصالة البرائة تمسک می کنند. این به درد اصالة البرائة نمی خورد چون ظاهر مطلق یعنی واقعا مطلق است ولی مفاد اصالة البرائة این نیست. مفاد اصالة البرائة نفی حکم ظاهری است. ما در مباحث خیلی سعی می کنیم که آن را روشن مطرح بکنیم که بدانیم نقطه خلاف کجاست و دلیلی که اقامه کردند چیست مثلا رفع عن امتی ما لا يعلمون ظاهرش این است که رفع واقعی است، این هم باز به درد اصالة البرائة نمی خورد لذا مرحوم نائینی می فرماید در حدیث رفع پنج تاش رفع واقعی است، یکیش ظاهری است. یعنی آن خطا و نسیان و ما لا یطیقون و ما اضطرروا الیه، در تمام این ها رفع واقعی است إلا ما لا يعلمون ظاهری است چون دور لازم می آید و همان اشکالات. خوب نحوه بحث را دقت بکنید، در مباحث فنی آن نکات فنی بحث را دقت بکنید. اساسش آن نکات فنیست.

پس بنابراین ما یک اصالة الحل داریم، یک قاعده حل داریم و یک استصحاب داریم، راجع به این حدیث مسعده کل شیء لک حلال مجموعہ احتمالات هفت تاست. این که این راجع به اصالة الحل باشد، این که راجع به قاعده حل باشد، این که راجع به استصحاب باشد این سه تاست. سه تا هم احتمال ثنائی: اصالة الحل و قاعده حل، اصالة الحل و استصحاب، استصحاب و قاعده حل. این هم سه تا احتمال ثنائی که شش تا می شود. یک احتمال ثلاثی که هر سه مراد باشد. به نظرم در کفایه یا در متن یا در حاشیه ای که بر وسائل دارد ایشان تمایزش به این یکی است که هر سه باشد. هم حکم ظاهری باشد هم حکم واقعی باشد هم استصحاب باشد. هر سه باشد. آن چه که الان در السنه اصحاب ما معروف است فقط حکم ظاهری است. آن چه که در السنه اصحاب ما هست فقط اصالة الحل است، نه قاعده حل است نه استصحاب از این هفت تا احتمال فقط یکی در ذهن است و دلیلش هم واضح است، خیلی واضح است. هر دلیلی که در ذیلش مغیا به علم به خلاف بشود حکم ظاهری است و لذا احتمال این که حکم ظاهری و واقعی با هم باشد اصلا معقول نیست چون حکم واقعی باید مغیا به یک امر واقعی باشد حکم ظاهری به علم. این تعرف که علم است، اگر علم بود نمی شد حکم واقعی باشد. اصلا امکان ندارد مراد حکم واقعی باشد.

علی ای حال یا دو تائی باشد یا ثلاثی باشد، یا ثنائی هایش یا ثلاثی هایش. جمع بین حکم واقعی و ظاهری نمی شود. استصحاب هم بعد از ثبوتش ناظر به بقایش است، این حدیث ناظر به اصل ثبوت است، ناظر به بقا نیست. این احتمال یکم می شود، از آن هفت تا احتمال یکیش در آمد این که الان در ذهن اصحاب ما هست. آن که در ذهن اصحاب ما هست این است که این روایت ناظر به اصالة الحل است لذا به درد برائت هم نمی خورد و به درد استصحاب هم نمی خورد، قاعده حل هم نمی خورد، این بحثی بود که سابقا کردیم. مشکل در کجا شد؟ این که ظاهرا هم اصحاب ما این جور فهمیدند که کل شیء لک حلال، ظاهرا این طور فهمیدند و حدیث را این طور خواندند، ظاهرش هم همین طور است، انصافا خب همین است. مشکل کجا شد؟ امام سه تا مثال زد و ذلک مثل الثوب یکون علیک که هیچ کدام از این سه مثال اصالة الحل نیستند. حالا اگر یکیش راست بود هیچ کدام از آن سه مثال و ذلک مثل الثوب یکون علیک قد اشتریته، و لعله. خب اشتریته قاعده سوق است، به اصالة الحل که کسی نخریده است. الان لباس یکون علیک. الان لباس

.....
را شما پوشیدی، رفتی لباس را از بازار خریدی به قاعده ید یا به قاعده سوق مسلم، به قاعده ید فرض کنی آن را خریدی و پوشیدی، این دیگر اصالة الحل نیست.

او المرأة تكون تحتك و لعلها اختك من الرضاع، آن جا با استصحاب عدم رضاع، آن هم با اصالة الحل، تازه می گوید مرأة تكون تحتك، تو با این خانم ازدواج کردی یا این ملک توست، یا زوجه است یا ملک یمین است، زنی که ملک یمین یا زوجه است در این که اصالة الحل جاری نمی شود.

مثال دیگر أو العبد یكون عندك و لعله حرٌ خدع، آن یا قاعده اقرار است چون گفته من عبدم یا باز قاعده ید است، یکی از این قواعد است، به اصالة الحل نیست. بعدش هم این عبد در اختیار توست، عبد توست لذا یک مشکلی که آقایان پیدا کردند، البته خدمتان عرض بکنم که تا آن جایی که من دیدم، اگر آقایانی که حال دارند مخصوصا که نزدیک تعطیلات اربعین است این روایت را در کلیه کتب اصحاب پیگیری بکنند خیلی خوب است مثلا کتبی که این روایت را آوردند. آنی که من دیدم دویست سال است، شاید دویست سال هم کمتر، این اصحاب متاخر ما این اشکالات را مطرح کردند و إلا حدیث را آوردند و به همان اصالة الحل را رد شدند. هیچ دیگر اعتنایی نشد. مشکل حدیث که الان مطرح شده که مثل آقازیا و دیگران، آقازیا هم مفصل. وجوهی برای حل این مشکل ذکر کردند و ذلک مثل الثوب، البته خود من احتمال می دهم که حدیث مدرج باشد، این سه مثال مال راوی باشد، از امام نباشد چون اصلا به اصالة الحل نمی خورد، هیچ کدامش نمی خورد. حالا اگر یکیش نمی خورد اشکال ندارد، یکیش مطابقت با اصالة الحل می کرد هم اشکال نداشت، هیچ کدامش به اصالة الحل نمی خورد. تصادفا اصولی هم که در آن هست غالبا اصول محرز هم هستند، اصالة الحل خودش اصل غیر محرز است. نه فقط به اصالة الحل نمی خورد بلکه بر اصول بالادستی. چون می دانید که اصول محرز نسبت به اصل غیر محرز بالا دستی است، اگر اصل محرز جاری بشود اصل غیر محرز جاری نمی شود. به اصول بالادستی می خورد. اصلا به اصالة الحل که نمی خورد هیچی به اصول بالا دستی، یا به استصحاب است یا به قاعده اقرار است، قاعده اقرار احتمال دارد که حالت بینه داشته باشد. اصلا چون اقرار یک مشکلی دارد. ما سابقا هم چند بار اشاره کردیم که اقرار را از نظر فنی جز بینه و اماره قرارش بدهیم

یا اصل محرز قرارش بدهیم؟ چون این می گوید فرض کن مالک این عبايي است که می پوشد، من این عبايي که در اختیار من است مال فلانی است. این اقرار تا چه حدی ارزش دارد این بحثی دارد و یک دفعه دیگر هم ظاهرا عرض کردم اهل سنت از اقرار به اماره لازم تعبیر می کنند، می گویند بینة یا متعدی است یا لازم. اقرار تفسیر فنی و اصولیش گیر دارد، حالا من الان نمی خواهم، چند دفعه هم سابقا متعرض شدم یک تفسیر فنی اصولی برای اقرار بخواهیم بدهیم گیر دارد، البته استصحاب هم گیر دارد، سرگیرش هم عرض میکنیم. حالا گفتیم چون دیگه آخرای بحث استصحاب است بحث استصحاب را یک جمع و جوری بکنیم.

پس بنابراین این شبهه مطرح شده لذا آقایان به حیث بیث افتادند که چکار بکنند، هیچ کدام از این مثال ها. روایت که ظاهر در اصالة الحل است، حتی قاعده حل هم توش نیست. این که روایت. اثبات استصحاب هم بسیار بسیار مشکل است به خاطر این که روایت ظاهرا ناظر به مقام ثبوت است، استصحاب فنیا این طوری است، یک چیزی که ثابت است استمرارش را می گیریم، استصحاب این است، این ناظر به ثبوت است، مال استمرار نیست، پس این ناظر به ثبوت است استصحاب را نمی گیرد. ثبوت هم ظاهری است قاعده حل را نمی گیرد پس این می شود اصالة الحل، متمحض در اصالة الحل. سه تا مثال هم آمده ولی هیچ کدامش هم به اصالة الحل نمی خورد. حتی یکیش هم به اصالة الحل نمی خورد.

پرسش: مگر حدیث شک در بقا نیست؟ می گوید إنک حلال بعد الشک یعنی شک نکند

آیت الله مددی: آهان و لذا این سابقا نبود، این توجیهات یواش یواش پیدا شد. من چون بحثم نمی خواهم در این روایت باشد چون سابقا هم متعرض شدم، آقاضیا دیگران توجیهات دیگری دارند، یکی از توجیهات این است که اصلا ما حدیث را بد خواندیم و اگر این مطلب درست باشد حدیث ناظر به مرحله استمرار است یعنی ناظر فقط به استصحاب است، از آن هفت تا احتمال یکیش این بود فقط استصحاب، فقط حکم ظاهری، فقط قاعده حل. این ناظر به استصحاب باشد لکن موردش جریان استصحاب در مواردی که ما با اصول اثبات می کنیم، آن جا هم استصحاب جاری می شود. در باب استصحاب یقین نمی خواهیم، اگر یک اصل عملی، یک اصل

.....
معتبر یک حجتی به نحوی از انحاء یا اماره بود یا اصل معتبری بود آن حکم را ادامه می دهیم، مفاد آن اصل را ادامه بدهید. این حدیث اصلاً ناظر به این است. ربطی به اصالة الحل ندارد.

آن وقت آن مبنی بر این است که حدیث را این طور بخوانیم کل شیءٍ لک، هر چیزی که الان به تو اختصاص دارد، الان در اختیار توست. روی یک جهتی در اختیار تو آمد، اگر برای تو تشکیک پیدا شد، رفتی بازار از دست یک مسلمان این را خریدی، با قاعده سوق خریدی، حالا یک کسی آمد می گوید این مالک نبود دزد بود، شبهه ای پیدا شد، امام می گوید همان حکمی را که انجام دادی و گرفتی همان را ادامه بده. این در حقیقت استصحاب نه در یقین، در مفاد اصول، در مودای امارات. اگر اماره قائم شد که این ظاهر است، بعد یک کسی آمد گفت نه آقا این نجس بوده، بیخود گفته این دو نفر شاهد عادل یا شاهد واحد الان، قبول خبر واحد در موضوعات. این ها بیخود گفتند این نجس است، امام می گوید شما روی این بینة اعتماد کردید هنوز هم ادامه بده، برو. کل شیءٍ لک، اگر این جور معنا کردید با هر سه مثال می خورد.

و ذلک مثل الثوب اشتریته، اعتمادات چه بوده؟ قاعده سوق یا قاعده ید. یک کسانی گفتند این آقا دزد بود می گوید تو گوش نکن، تو رفتی با قاعده ید این را خریدی ادامه بده. عبدی را گرفتی گفته من عبد بودم رفتی از بازار خریدی. یکی می گوید این سرشو کلاه گذاشتند حرٌ خدع فیبع قهراً، امام می فرماید نه، همین طور که گرفتی ادامه بده پس این مفاد روایت این است و در حقیقت می خواهد این را بگوید شما همچنان که اگر یقین داشتید شک کردید استصحاب می کنید اگر دلیل معتبر هم داشتید یا اماره بود یا بینة بود یا اصل معتبری بود، اصل محرز بود شما طبق آن این کار را انجام دادید شک کردید، ادامه بدهید. اصلاً ربطی به اصالة الحل ندارد.

پرسش: مثال را چکار بکنیم؟

آیت الله مددی: آن وقت سه تا مثال با این می خورد، البته لک را دیگه ملکیت نگیریم چون زوجه هم هست، و المرأة تكون تحتک، لک یعنی اختصاص به تو یعنی الان همسر توست، رفتی آن جا اقدام کردی ازدواج کردی یک سال. یکی می گفت این خواهر

رضاعی توست، فلان زن گفته من تو را با این شیر دادم. امام می خواهد بگوید نه، شما روی ظاهر، روی کلام خودش، روی بینه، روی استصحاب عدم رضاع حکم کردی و این خانم را گرفتی دیگه دست بر ندارد یا برای تو واضح بشود رضاع است یا یک بینه بیاید که رضاع است، از این دست بر ندارد. و الاشیاء کلها علی حالها حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم، با این حدیث منسجم می شود، با امثله اش جور در می آید و این کلمه لک، خوب دقت بکنید ما احادیث قاعده حل غیر از این هم داریم، منحصر به این نیست، در هیچ کدام از این ها لک ندارد مثلا کل شیء فیه حلال و حرام فهو حلال، یا کل شیء حلال، این در این روایت لک آمده با سه تا مثال پس بنابراین از این روایت مبارکه دو تا مطلب در باب استصحاب را می توانیم در بیاوریم:

یک: در استصحاب یقین نمی خواهیم، حجت کافی است ولو اصل معتبر باشد. اگر مفاد یک اصل عملی بود شما شک کردید ادامه اش بدهید.

دو: کی از این استمرار دست بر می دارید؟ یا علم یا بینه، ظن معتبر. إما أن یستبین لک خودش واضح بشود أو تقوم به البینه پس این روایت واحده هم می تواند آن تنبیهی که در اوائل تنبیهاست هم این تنبیه آخری را هر دو را جمع و جور بکند، جفت و جور بکند. مورد این روایت مبارکه استصحاب است، اصلا اصالة الحل نیست لکن استصحاب مفاد اصول معتبر یا مودای اماره معتبر. اگر اماره معتبر یا اصل معتبر آمد شما بعد هم اگر شک کردید آن مفاد و مودا را استصحاب بکنید تا یا علم به خلاف پیدا بکنید یا باز اماره معتبر بیاید، أو یستبین لک غیر ذلک، فکر می کنم روشن شد با این توضیحاتی که دادیم چون دیروز خیلی مجمل عرض کردم، حالا نمی خواستیم وارد این بشویم، چون هیچ کدام از آقایان ننوشتند گفتیم امروز این را بگوییم. آیا این مطلب را می شود قبول کرد با قطع نظر از سند روایات و آن بحث هایی که خود مسئله دارد؟

عرض کنم که ما در بحث استصحاب اصولا در همان اوائل یک توضیح خیلی کافی دادیم هم تعبیر استصحاب و هم تعبیری که در کتب اهل سنت آمده یقین لا یزول بالشک آن ها اصطلاحا یقین، اصطلاح یقین لا یزول، و عرض کردیم تا آن جایی که من می دانم حالا اگر قبول بکنیم حالا با اشکال چون یک بحثی است که بعضی ها می گویند چون سند ندارد واضح نیست قبول نمی کنیم.

حالا فرض کنید این فرض را قبول بکنیم. ظاهرا اولین کسی که در دنیای اسلام این تعبیر یقین مشابه این را بکار برده منسوب به امیرالمومنین است. ظاهرا.

در همین حدیث اربعمائه این طور آمده: من کان یقین فاصابه شک فلیمض علی یقینه که این ظاهرا استصحاب است. بعد فرمود فإن یقین لا یدفع بالشک.

عرض کردم حدیث اربعمائه دو متن دارد، آنی که دست ما رسیده، حدیث اربعمائه تکه پاره زیاد شده، در خود نهج البلاغه هست، در کافی هست، در محاسن برقی هست، از قدیمی ترین مصادر ما تکه تکه های این هست اما به نحو جمع و جور و یک جا در کتاب تحف العقول آمده و مما یروی عنه و هی من آداب، نگفته چهارصد، لفظ چهارصد توش ندارد. در تحف العقول مرسل آمده، در کتاب شیخ صدوق اگر بگوئیم ابن ابی شعبه در همین زمان شیخ صدوق بوده این دو تا معاصرند، چون ابن ابی شعبه را عرض کردیم ما از ایشان هیچ اطلاعی نداریم، ایشان بین همین علوی های شام، نصیری ها زندگی می کرده حتی آن ها ادعا می کنند از خودشان است، ادعا می کنند از نصیری هاست. فکر نمی کنم. به هر حال اطلاعات ما از این شخص صفر است، الان اطلاعات ما صفر است یعنی نه نجاشی نه شیخ و نه دیگران، در قرن دهم مرحوم شیخ ابراهیم ابن سلیمان قطیفی دو تا حدیث از ایشان نقل کرده، آن وقت در یک مورد گفته محدث الجلیل، النبیل، المتکلم، اوصافی هم برایش آورده، ایشان متوفای ۹۵۱ هستند، اگر این شخص در سال های ۳۵۰، ۳۶۰ بودند شش قرن با این آقا فاصله داریم، صحبت یک سال دو سال نیست و ایشان هم معلوم نیست از کجا مطلبش را نقل کرده لذا این ابن ابی شعبه را کلا ما نمی شناسیم به لحاظ علمی، فقط این کتاب را دیدند و البته انصافا کتاب تحف العقول که این دیگه زیاد بعد از مخصوصا مرحوم قطیفی و خود الان نصیری ها، من حتی دیدم یک کسی نوشته که الان شیوخ نصیری ها و علوی ها در شام اصلا کل تحف را حفظ می کنند. دیدم یک کسی اول گفته آن شخص از نصیری هاست قائل این شخص ولی بعد نگاه کردم دیدم شیعه امامیه است. به هر حال و اما بعد هم خاندان ابن ابی شعبه ابومحمد حسن ابن علی ابن شعبه حرانی این ها اصلا خاندان اند، چندین نفر دارند، ما فقط همین را الان می شناسیم اما در میراث های نصیری چند نفرند، معروفند به ابناء شعبه، اصلا از این ها تعبیر

.....

به ابناء شعبه می کنند، ما یکی از این ابناء شعبه را می شناسیم که این کتاب تحف العقول را دارد. کرارا مرارا عرض کردم ایشان را نمی شناسیم اما کتاب فوق العاده است یعنی کتابی که شش قرن در اختیار ما نبوده و میراث ما هم نبوده، اصحاب ما هم نقل نکردند. بعد از شش قرن از تالیف آن هم در آن منطقه سوریه که در همان زمان هم منطقه جهالت بود چون نصیری ها بسیار جاهلند، مثلاً میراث های مختصری که دارند بسیار میراث های غلط و مغلوط و بی سر و ته و به هم پاشیده. انصافاً این کتاب فوق العاده دقیق است، حالا هر کسی نوشته، ابن شعبه نوشته یا غیر ابن شعبه. مردی است فوق العاده دقیق، حدیث شناس، من این را از باب مبالغه نمی گویم به نظرم می آید در مسائل حدیث دون کلینی یا فوق صدوق باشد. گفته شده معاصر صدوق است، سال های ۳۶۰، ۳۷۰ بوده، خود آن ها هم ندیدم تاریخ وفاتی برایش گفته باشند. اگر گفتند شاگرد حسین ابن حمدان باشد آن ها ادعایشان این است باید سال های ۳۷۰، ۳۸۰ مثلاً، هم دوره های صدوق قدس الله سرّه است. به هر حال این دو نفر که معاصرند این حدیث اربعمائه را آوردند، مرحوم صدوق با سند آورده، کلمه اربعمائه هم در متن صدوق است، مرحوم ابن شعبه بدون سند آورده کلمه اربعمائه هم ندارد. آن وقت این جای حدیث این مقدار با هم اختلاف دارند، در صدوق آمده فَإِنَّ الْيَقِينَ لَا يُدْفَعُ بِالْشَكِّ، در کتاب ابن شعبه آمده فَإِنَّ الْيَقِينَ لَا يُنْقَضُ بِالْشَكِّ، این همان تعبیری است که بعد ها اهل سنت دارند، الْيَقِينَ لَا يَزُولُ بِالْشَكِّ. عین همان است، عرض شد استصحاب دارای معانی مختلف است و در اثر گذشت زمان فقط اقوال در استصحاب مختلف نیست، تصویر استصحاب هم مختلف است. عرض کردیم مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی یک تصویری می کند از قاعده مقتضی مانع، غیر از آن مقتضی مانع معروف است و ایشان می گوید اصلاً روایات ناظر به این است نه استصحاب، آن تصویر این است که اگر ما دیدیم یک سببی آمد، هر چه بعد شک کردیم حکم بکنیم به بقای اثر تا یقین به زوال سبب بکنیم. این یکی با استصحاب می خورد اما ربطی به استصحاب ندارد مثلاً ایشان می گوید این حدیث زراره لَأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى يَقِينٍ مِنْ وَضْئِكَ، تو وضو گرفته بودی، می گوید این مطلب که من وضو گرفتم، تو همین جور آثار وضو را بار بکن تا یقین به حدث بیاید. این را ایشان اسمش را گذاشته قاعده مقتضی و مانع. حالا چون وقت تمام شد من می خواستم یک نکته بگویم، اگر روایت مسعده را این جور معنا بکنیم ممکن است ناظر به قاعده مقتضی مانع باشد نه استصحاب.. می

گوید تو رفتی بازار، ببینید این را خریدید، ببینید نظر به سبب می کند، تو رفتی بازار، مادام تو پول دادی از دست یک مسلمان آن را خریدی آثار ملک بار بکن تا یقین پیدا بکنی این ملک نیست. تا یقین پیدا بشود که مانعی از این مال است. این احتمالاً ایشان یعنی ایشان احتمال می دهد که اصلاً این قاعده ثابت باشد نه استصحاب، چرا؟ چون در نظر ایشان استصحاب توسعه ادراکی است، توسعه یقین است، ماهیت استصحاب این است اما ماهیت قاعده مقتضی و مانع این است که شما اگر دیدید، می گوید شما رفتید بازار این را خریدی، شما مثلاً این عبد را خریدی، با این زن ازدواج کردی، این ازدواج که شد به اعتماد اصالة البرائة یا قول آن، اصالة الاستصحاب یا استصحاب عدم رضاع یا قول آن، شما می توانید این حالت را بگیرید تا علم. حالا نمی خواهید مزیل بیاید، نه این که طلاق بیاید. تا علم به خلاف پیدا نکنید، بگویید قاعده مقتضی و مانع صورت علم را هم می گیرد کما این که صورت واقع را هم می گیرد لذا ایشان اصلاً قاعده دیگری درست می کند که قاعده مقتضی و مانع غیر از قاعده استصحاب، مثلاً می گوید این استصحاب نیست و این یک قاعده شریفه ای است که مثلاً کاربرد زیادی دارد

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرين